

حاصل شود و دود و دنیا وی ضرر کند چه درین وقت دنیا
بر صفت خود یعنی مانند برنج ضرر نکند و موت اختیار بی بخت
آلای شود یا کسب اگر بکند به آلای شود و مینو المراد و الا با بر که
کسب کند و طریق کسب درین رساله بر سبیل اختصار بیان
شده است پس هر که طالب حق باشد افضل است و بر
که این رساله را بخند و بجا دارد و خواند و سواد و باطن
چشم خود سازد و طعمه قلب کند و اگر خواندن نداند باید که
از کسی استماع کند و عمل کند موت اختیار نیست آید تحت الرضا
۶ رساله الهامات فی بیان مرایا الهامات الصفا

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بی حد ثنا ربی عذر خدا را که همه حال دود و دوست
دور و نامحده و بران محبوب که همه زبان محمود و دوست
دو بر آل او و بر یاران او که شتو نهان بر بر ریالت
دی اند و بر اولیا را و که سلسله اولایه وی اند اما بعد
بن مبین که یزید صنف کف حیرت و حیرت این قطب الاولیاء

شیخ الاقباع محمد بن احمد بن نصیر المودون به شیخ حسن محمد
 ابن مبارک بن نصیر بن محمد الدین بن سراج الدین بن
 کمال الدین العلامت المحسنی المستفیض طاسرا و باطناً
 من خاله الحقیقی قطب الاقطاب شیخ نصیر الحق والدین
 محمود سراج دہلی قدس سرہ المستفیض من مولانا نصیر
 ہند رسالہ مکرمات مشتملہ علی الہامات رب العالمین
 کان عددہا اربعین فیہا بیان سرائیات اہمات الصفا
 فی الموجودات و ہا اول طالب ابابکر کہ دل را از باد
 حق متالی باک کند درونی ثبوت احد کند کہ دل یک است
 دو پسر روی شود کہ چندی حق تعالی کجند با عین حق کہ چندی
 چون حق تعالی کجند ہمہ عالم در تصرف وی رفتہ جو من و المولی
 فلذا کل وجہ عین حق تعالی کجند ہمہ عالم انصرف وی
 رفت و من فات المولی فات کل الہام و طالب را با بد کہ
 در ان کوشد کہ تفرق از دل و بدینی تعلق کرشن وی
 با سر و بنا وی من کست نہا جذر بنی کہ بیت بخودی شود

در کتاب تفسیر سراج
 سجدہ

از اول
 تفسیر
 کوشد کہ تفرق

تا نشهد حق تعالی کرد تا طلب امور دینی مشغول نشود یعنی

از حق تعالی نه طلب بیشتر کند و نه خوف دوزخ کند مشا به و است

حضور است با اعمال صراط الهام بیوم طالب را باید که داند

حق سبحانه و تعالی حاضر و ناظر و شاهد و ماس است اما کیفیت

و محمول است عند من لا يعرف یعنی مراقبه الله حاضر که

الله ناظری است شاهدی الله معنی کند اما باید که اول مراقبه

شیخ کدک کند بعد مراقبه مذکور کند الهام چهارم طالب را

باید که دانند آنچه غیر الله است اعتبار ندانند چه فانی نخوا

شد پس با وی محبت کردن چه فایده دهد و ذات خود را

کدک دانند و با وی محبت کنند پس در دل خیزد محبت حق

کند و با دیگر وی نمکند پس اگر دارای ذات خود کند ازین

حبت کدک بر و باد حق تعالی قدرت باید و محبت که با غیر حق

کند بدان قدر کند که حق تعالی فرموده است و نیز فرموده

حق کند نه بهود و نفس خود کند الهام پنجم طالب را

باید که در نفعی خواطر کو شمع و در قله طعام و کلام و مسام

و اول مراقبه شیخ کند
بعد مراقبه حق کند

محبت کیم با غیر حق کند
قدر فرموده حق کند

در نفعی خواطر کو شمع و در قله طعام و کلام و مسام

و صحبت مع الایام سعی کند و بر سادس خود را اندر
 ایام ششم طالب را باید که چون در ریاضت و مجاهدت خبری
 ظاهر کرد و بروی التفاکم کند و اعلی از روی طلب کند
 و آنچه ظاهر شود پیش کسی نگوید و پس سپرد و یا مرشد
 بگوید ایام هفتم طالب را باید که توحید حاصل کند یعنی
 دل را تخلص دهد از آنچه غیر حق تعالی است یعنی نه در آن
 کوشد که مرا طلب حق تعالی شود و از ارادت وی بشود
 و با علم وی شود و با معرفت وی شود یعنی امور خود
 همه بوی تسلیم کند آنچه خواهد همان کند و در دل توحید
 به هیچ جنبه کند شعور دل از غیر حق دور کند ایام
 هشتم طالب را باید که دل از دام مادی غشیم و مویس
 دور کند یعنی ریاضات و مجاهدات احشما را کند تا خدا
 لطف حق تعالی بر دل وی سبب طه کند و الله او محسوس
 و معنویات دور شود و لذت مشاهدات یا بدو از اینها
 بزار شود و ایام نهم طالب را باید که چون لذت در مادیات

با بدستی خود را در آن تمام کند و داند که این لذت بفضل
 حق برکت شمع یافته شده است نه بعلی یافته ام و داند که اگر
 غل جاد و لطف بودی و آن عسر در طلب آن لذت مش
 کرد می یافتن آن ممکن نبود می مگر بفضل حق تعالی و برکت
 شمع الهام بودیم طالب را باید که داند حقیقت الحق هستی است
 گزینی و بر آن ممکن نباشی و بیانی نشانه و او همه چیز را
 داند و دانستن وی کجای می ممکن بی فرموده است که
 قطب الا دیار حقیقت الحق کجای بی لا یکن لوی ولا یبني
 الهام یا زدیم طالب را باید که داند که وجود حق سبحانه و تعالی
 بالذات است و بغير محتاج نه و وجود باقی موجودات بونی
 اند و محتاج بوی اند و سبب پیدا کردن ایشان حب و غنا
 حق تعالی است الهام و دوازدهم طالب را باید که داند هر یک
 از موجودات مظهر صفی است از صفات حق یعنی نیست
 هر یک از کاینات هر یک از صفات داند که نقیصه او در آن
 غالب است اگر نقیصه دیگر صفت نیز است اما مغلوب است

فضل حق و برکت شمع

سبب پیدا کردن موجودات
 جهت غنا و حق سبب

پس اند که بر یک ظهور حق است الهام نیز دهم طالب را
 که داند که سبب شناختن حق تعالی منظر را بدین باشد که باین
 الف کت و الف ب نظر کند که رسیدن حق بر این شود
 یعنی شیخ کند خدمت وی اختیار کند تمام طالب را
 باید که داند حق تعالی از همه غنا دارد و غنی و دیر اعتبار
 و ما و تو در میان بهانه است الهام باز دهم طالب را باید
 که داند که حق تعالی واجب الوجود و متعین العدم و وجود
 و غیر وی ممکن است پس بعضی وقت منقطع شود و بعضی
 وقت موجود شود و اینها شایسته دهم طالب را باید که داند
 که عالم خود کسی است حق تعالی روانه و که یک حلول کسی در حق تعالی و پس
 انما و حق کسی است روانه و که یک حلول روانه الهام چندیم
 طالب را باید که داند بغیر ذات حق تعالی ممکن نه و که یک در
 صفات وی انما اگر خاک پس معلوم شود پس بسیار است
 باعث باروی الهام نزد دهم طالب را باید که داند که ظهور
 حق تعالی بعالم است و وجود عالم بخواند است اما بعالم محتاج

و عالم بوی محتاج است پس از یک طرف احتیاج باشد
 الهام نور و سم باید دانست که حق تعالی را بدلیه نیست
 احتیاج همه بوی باشد الهام بیستم باید که بداند که همه پس
 در طلب حق تعالی اند و بعضی چنانکه در این اشعار
 بعضی از این اشعار اولیا و بعضی بر صند این اند اول
 قبول اند و احسن مرد و داند الهام بیست یکم باید دانست
 آنچه در عالم حق تعالی بود همان ظاهر شود و بر هر طریق
 که در آن بود بر همان ظهور میکند و آنچه در آن حواس است
 همان میشود پس مختلف کمر به فایده مذکور معصود این
 ظهور معرفت حق تعالی است نه غرضی پس در آن کوشش
 باید کرد الهام بیست و دوم باید دانست که در نیک و بد
 ظهور حق است و همه از وی است اما اینها و اولیا طالب
 نیک اند نه بد پس ما را طلب نیک باید کرد نه بد الهام
 سیوم باید دانست که اگر چه در همه ظهور حق تعالی است
 اما این حق شدن پس بگویند پس دعوی سجانه و انا الحق

و غیر هاین کفر است مگر در وقت غلبه حال که در آن سکر
غالب شود الهام نیست و چهارم باید دانست که حق تعالی
باکی است از اضافات لغوت و صفات و مقدس است
از دلالت الفاظ و لغات و نقل را در لغت و حیث بلال
زبان غبارت است و نه محفل را کینه کمال وی نه بکمال
اشارت همه را باب کشف از ادراک حقیقت وی در حجاب
و همه اصحاب مشاهده از معرفت خودی در اضطراب
نشان وی بی نشانی است و عرفان وی حیرانی است
الهام نیست و محسوس باید دانست که اصل همه اشیا
تو حق تعالی است و تعالی در حد ذاته یک است و عدد
را با و راه نیست پس ششم باید دانست که هر چه
که هست قمار در ساعت بساعت اما با نفس مدین شکل است
جز بدو شیخ معلوم نشود الهام نیست محسوس باید دانست
که عظیم ترین حجابی و کشف ترین نقابی بر احوال اعدرا
و انتم ذات خود است پس هفتم باید دانست که ذات حق مظهر

عظیم عظیم ترین
حجابی حجابی
در کشف نقابی
در کشف نقابی

از منظر شما را سماء الهام است الهام چیست و ششم باید
 دانست که منظر و ظاهر یک نیستند ظاهر دیگر است و منظر دیگر
 الهام چیست و نهم باید دانست که سر قدرت و فعل که از
 کسی صادر شود و خیر ارات حق تعالی نمیشود اما اگر کسی صادر
 شود و امید است که یک جواب باشد اگر چه صادر شود پس
 باید کرد الهام سی ام باید دانست که علم بر دو وجه است
 یکی را همه پس علم نامند و دیگر را ارباب مشایخه علم نامند
 چنانکه اول را علم نامند اگر تو خواهی که دانی پس بنم کن که
 چون کوزه باب بر کرده شود و بر اسوراخ کرده شود
 در یک محله پس آب از آن سوراخ جاری شود و ازین
 جاری شدن غیر علم نباشد و کدک غریزی و شیره بعضی چیز از
 بلند می نشود و میرود و کجاست بستی و بعضی بر عکس و این
 بغیر علم ممکن و کدک قدره است و غریزی از صفات
 ذاتیه حق تعالی پس معلوم شود که در مرتبه اوزات موجودات
 همه صفات ذاتیه حق تعالی جاری است چنین فرموده است

قطب الاولیاء الی سراج محبوب الکیفیه است مپ

ساریت سر عشق در مرزده علی الدوام . کاشکین فی الله حی

نطلع من الغمام انما هم سی ویکم . وکنت که چون تصور ماحی

کند بداند که اول تعالی زندا است و خود را مرده اند

و زندگی بوی تعالی بسیار داند که سوا الحی الذی لا تأمنه سینه

ولا نؤمن بس معلوم شود که صفه حیا و هی تعالی در من ساریت

و مر از ندکی نه و من حاد و فیض حیات و هی تعالی

در من ساریت و چون حال حیه خود معلوم شود حیات

دیگر نیز معلوم شود و دیگر نیز حیات است یا مثل ساریت

هی و در مرز باید که چون تصور کند ما قادر و داند که اول تعالی

قادر است و مرا قدرت نه من مرده ام حاد و صفه او

تعالی قادر است القادری الذی قدرته فوق کل قادر و قدر

وی تعالی در من ساریت و بر ذات خود دیگر را فاسد

کند ای بسجود چون تصور کنیم کند داند که اول تعالی داند

و من نه من مرده ام حاد و علم بی تعالی در من ساریت

بر حال دیگر همین باشد جو الذي فوق كل ذي علم عليم
 وی تعالی است الهام ساری و چون تصور یکسج کند
 که او تعالی شونده است نه من چه من مرده ام جادوم و شونده
 وی در من ساریست و صفت او موالیه است بر خود
 و دیگر قیاس کند الهام سی و هجتم چون تصور یا بصیر کند
 داند که او تعالی پسندیده است نه من چه من مرده ام جادوم
 و پستندگی وی در من ساری است و صفت وی موالبیر است
 و بذات خود دیگر القای کند الهام سی و هشتم چون تصور
 یا مرید کند داند که وی تعالی خواهد شد است نه من چه من مرده ام
 جادوم و خواهد شد که وی در من ساریست و صفت وی در رخ
 بفعل اندام ایشان و یکم مایه است و بر خود دیگر القای
 کند الهام سی و نهم چون تصور یا مستکلم کند داند که وی
 تعالی گوینده است نه من چه مرده ام جادوم و گویندگی
 وی در من ساریست و بر خود دیگر القای کنند داند که
 صفت وی المستکلم الذي یکتم بقدره کل شیء است الهام سی و نهم

بدان چون کسی را چنین سرایت معلوم شد سرایت همه صفات
 داند ایشان اموات صفه اند الهام سی بنم بدان چون کسی
 قیاس گشت ندانان باشد ترجیح بلا مرجع لازم آید آن
 باطل است و چون قیاس کند داند که صفات حق تعالی نه
 عین ذات حق تعالی و اندونه عزراست حق تعالی را و در آن
 و سرایت را در من است محمول الکلیف است غنم من یا نه و فنا
 کلدة النکرة الهام جهلیم باید البنت که آنچه درین رسالہ
 مذکور است بجزیه کشیده کامل و مکمل نباشد خواه در صدر
 حیات باشد خواه نباشد باید که توجیه باقی کشیده کند
 ولیک لحظه از وی غافل نباشد و برسد باید که بحث تمتی رسالہ

در این
 برین وجه
 حق تعالی

حق تعالی
 حق تعالی

حق تعالی